

ماهنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی^۱

سال سیزدهم - شماره هفتم - مهر ۱۳۹۹ - شماره پیاپی ۵۳

سیری در دگرگونی‌های مضامین عرفانی در تفاسیر قرآن

با تکیه بر تفسیر خواجه عبدالله انصاری و صفی‌علیشاه

(ص ۹۵-۱۱۷)

مریم‌السادات صفی^۲، حسین آذرپیوند^۳ (نویسنده مسئول)، محمد سلامتیان^۴

تاریخ دریافت مقاله: آبان ۹۸ تاریخ پذیرش قطعی مقاله: اسفند ۹۸

چکیده

از نخستین سده‌های اسلامی عرفان بعنوان یکی از ارکان معرفت، در کردار و نوشتار بسیاری از فرهیختگان مسلمان راه یافت. مفسران قرآن کریم از جمله کسانی بودند که از این دریای معرفت در تفسیر آیات قرآن بهره گرفتند. در این مقاله به سیر دگرگونی‌های مضامین عرفانی در تفاسیر قرآن خواجه عبدالله انصاری و صفی‌علیشاه، که به دو دوره مختلف عرفان تعلق دارند، پرداخته شده است. بررسیها نشان میدهد که خواجه عبدالله انصاری عارف قرن پنجم هجری در نثر مسجع خویش و در قالب مناجات، علاوه بر طرح مضامین عرفانی و سیر و سلوک عملی، به مسائل اخلاقی و تعلیمی نیز اشاره ای دارد. صفی‌علیشاه عارف قرن سیزدهم خود تفسیری منظوم از قرآن نگاشته و در آن مضامین عرفانی را در قالب سیر و سلوک عملی بیان کرده است؛ وی در روش تفسیر عرفانی خویش به تفسیر کشف الاسرار میبیدی نظر داشته است. گاهی نیز این مضامین رنگ فلسفی به خود میگیرد؛ بگونه‌ای که آمیخته شدن حکمت و عرفان و نزدیک شدن عقل و دل را در این تفسیر میتوان بخوبی مشاهده کرد.

کلید واژه‌ها: تفسیر قرآن، مضامین عرفانی، خواجه عبدالله، صفی‌علیشاه، سیر دگرگونی

۱- تمام مجلات علمی پژوهشی کشور از ابتدای سال ۹۸ به دستور وزارت علوم به مجلات علمی تغییر نام داده‌اند.

۲- دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران (sohofi@iaukashan.ac.ir)

۳- استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران (h.azarpeyvand@iaukashan.ac.ir)

۴- استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران (m.salamatian@iaukashan.ac.ir)

**A Survey of the Transformations of Mystical Themes in
Qur'anic Interpretations
Relying on the Interpretation of Khawaja Abdullah Ansari
and Safi Alishah**

Maryam Al-Sadat Sa0hafi^۱, Hossein Azarpayvand^۲
(Corresponding Author), Mohammad Salamatian^۳

Abstract

From the earliest Islamic centuries, Sufism as one of the pillars of knowledge was found in the deeds and writings of many Muslim scholars. Commentators of the Holy Quran were among those who used this sea of knowledge in interpreting the verses of the Quran. This article deals with the evolution of mystical themes in the Qur'anic interpretations of Khajeh Abdullah Ansari and Safi Alishah, who belong to two different periods of mysticism. Studies show that Khaje Abdullah Ansari, the mystic of the fifth century AH, mentions ethical and educational issues in addition to his mystical themes and practical practices in the form of prayers. Safi Alishah Arif himself wrote a poetic commentary on the Qur'an in the thirteenth century, expressing mystical themes in the form of a practical way of thinking; Sometimes these themes take on a philosophical color, so that the intersection of wisdom and mysticism and the convergence of reason and heart can be clearly seen in this interpretation.

Keywords: Quran Interpretation, Mystical Themes, Khaje Abdullah, Safi Ali Shah, Transformation

1 - PhD student in Persian language and literature, Kashan branch, Islamic Azad University, Kashan, Iran

2 - Assistant Professor of Persian Language and Literature, Kashan Branch, Islamic Azad University, Kashan, Iran (h.azarpeyvand@iaukashan.ac.ir)

3 - Assistant Professor of Persian Language and Literature, Kashan Branch, Islamic Azad University, Kashan, Iran (m.salamatian@iaukashan.ac.ir)

مقدمه:

علوم اسلامی در طول زمان به فراخور مقتضیات عصر و با عنایت به گسترش دانش مسلمین دستخوش تحولاتی شده است، مسأله اساسی در این تحقیق آنست که آیا چنین تحولی در دیدگاههای عرفانی مفسران قرآن نیز در دوره های مختلف تاریخی و فرهنگی اسلامی ایجاد شده یا خیر و اگر ایجاد شده است، این تحول و دگرگونی در چه ابعاد است و جنبه های مختلف آن کدامست؟

نگارنده با نگاهی تطبیقی به دو تفسیر عرفانی از دو دوره مختلف، به پاسخ این سؤال پرداخته است. این دو تفسیر یکی مضامین تفسیری عرفانی خواجه عبدالله انصاری^۱ مربوط به قرن چهارم و دوره تکامل عرفان است که امروزه متن کامل آن در دست نیست و تنها به یاری بعضی مآخذ، به قسمتی از مطالب آن میتوان دست یافت. مهمترین اثری که بخشی از مباحث این اثر را در خود محفوظ داشته؛ تفسیر "کشف الاسرار و عده الابرار" ابوالفضل رشیدالدین میبیدی؛ عارف و مفسر بزرگ اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجریست. «وی در تألیف کتاب خود در حقیقت به شرح کتاب خواجه عبدالله انصاری در تفسیر قرآن نظر داشته؛ یعنی، همان کتاب تفسیری که سیوطی بدان اشاره کرده است.» (تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ج ۲، ص ۹۳۰) بررسیها نشان میدهد که ابوالفضل میبیدی مقداری ناچیز از تفسیر خواجه عبدالله انصاری را در بخش عرفانی تفسیر خود، در فراز سوم، بنام "نوبته الثالثه" آورده است. وی، تفسیر خواجه عبدالله انصاری را، کتاب شیخ الاسلام انصاری در تفسیر قرآن میخواند؛ بدین جهت به نظر میرسد که تفسیر خواجه عبدالله عنوانی خاص نداشته و معروف بوده است. مطابق نظر ابوالفضل میبیدی میتوان دریافت که کلام خواجه در تفسیر در نهایت ایجاز بوده است. مطالب منقول از خواجه در تفسیر کشف الاسرار با نام پیر هرات، یا پیر انصار و یا پیر طریقت آمده است. امروزه کتابی به نام "تفسیر خواجه عبدالله انصاری" به نگارش "حبیب الله آموزگار" به چاپ رسیده است که در حقیقت همان "نوبته الثالثه" یعنی فراز سوم تفسیر عرفانی کشف الاسرار میبیدی است، که به شرح عرفانی آیات قرآن میپردازد. دیگری تفسیر عرفانی صفی علیشاه^۲ از تألیفات قرن دوازدهم میباشد که بعد از یک دوره افول جریان عرفان گرایی در تفسیر و در اوج عرفان جدید، یعنی در زمان راه یافتن فلسفه به عرفان، پدید آمده است.

دوره های عرفانی که در اینجا به آنها پرداخته شده است، «دوره دوم عرفان، دوره بالندگی و تکامل، از قرن سوم تا اوایل قرن هفتم و دوره پنجم عرفان، که دوره احیا و

^۱ - زاده سال ۳۹۶ ه. ق. و متوفی سال ۴۸۱ ه. ق. در هرات.

^۲ - از مشایخ صوفیه و عرفای شیعه دوره صوفیه زاده سال ۱۲۵۱ ه. ق. در اصفهان و متوفی ۱۳۱۶ ه. ق.

بازیابی، از قرن یازدهم تا به امروز است.» (آشنائی با مجموعه عرفان اسلامی، امینی نژاد، ص ۱۰۴)

عرفا برای رسیدن به حقیقت، منازل و مقاماتی قائلند که عملاً باید طی شود و بدون عبور از آن منازل، وصول به عرفان حقیقی را غیر ممکن میدانند. این منازل و مقامات از دیدگاه عطار عبارتند از: ۱- طلب ۲- عشق ۳- معرفت ۴- استغنا ۵- توحید ۶- حیرت ۷- فنا و بقا. در این مقاله تقسیم‌بندی مضامین عرفانی بر اساس دیدگاه عطارنی شایبوری انجام شده است.

اهمیت و ضرورت انجام تحقیق: تفسیر در فهم قرآن برای خوانندگان آن نقش بسزایی دارد. این نکته از نخستین سالهای شروع عصر اسلامی مورد توجه اندیشمندان واقع شده است و تفاسیری با سبکهای مختلف و محور قرار دادن موضوعات مختلف (روایی، تاریخی، عرفانی، کلامی و...) به رشته تحریر درآمده است. با این وصف در میان این تفاسیر تفاوت‌های چشمگیری دیده میشود که برگرفته از دیدگاههای نویسندگان آنهاست. گسترش دانش روز و پیگیری علاقمندان به قرآن و تفسیر آن طبیعتاً سوالات گوناگونی را پیرامون جایگاه تفاسیر ایجاد میکند که محققان در دهه‌های اخیر به بخشی از آنها پرداخته‌اند و البته بخشهای زیادی همچنان جای تحقیق و روشنگری دارد. اهمیت و ضرورت این تحقیق نیز از همین ناحیه نشأت میگیرد که جوابگوی پاره‌ای از سوالات در این زمینه خواهد بود.

پیشینه و سوابق تحقیق: بر اساس پیگیری اینجانب کاری مشابه این عنوان دیده نشد؛ مگر مواردی چون:

(۱) نگاهی به تفسیر قرآن منظوم صفی‌علیشاه اصفهانی از دکتر طاهره خوشحال دستجردی است. وی میگوید: «صفی‌علیشاه در سرودن این تفسیر تحت تأثیر کلام مولانا در مثنوی بوده و بعضی مضامین را از وی اقتباس نموده است. همچنین بعضی مطالب عرفانی را از تفسیر کشف‌الاسرار و عده‌الابرار رشیدالدین ابوالفضل میبیدی برگرفته است. در این تفسیر زندگی انبیا و احکام شریعت با عقاید صوفیه تطبیق داده شده است.» (طاهره خوشحال دستجردی، ۱۳۷۹، شماره ۲۱)

(۲) کتاب شرح جامع تفسیر منظوم صفی‌علیشاه از دکتر علیرضا منجمی که ضمن شرح تفسیر منظوم به توضیح واژه‌ها و اصطلاحات عرفانی پرداخته است. این اثر در ده جلد به نگارش درآمده و در سال ۱۳۸۵ توسط نشر اباصالح به چاپ رسیده است.

الف) مضامین عرفانی خاص تفسیر خواجه عبدالله انصاری:

۱- طلب: یکی از مضامینی که تنها خواجه عبدالله انصاری ذیل آیات قرآن به آن پرداخته، طلب است. وی برای طلب مراحل مختلف قائل شده و معتقد است که باید عنایت

الهی باشد تا طلب و اراده انسان در مسیر سیر و سلوک ایجاد شود و پس از آنست که خوف، معرفت، استغنا، خشنودی، تسلیم و صبر در بنده بوجود میآید.

۱-۱- طلب و مراحل آن

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ...﴾ (۶۰/ توبه)

خواجه عبدالله انصاری ذیل تفسیر عرفانی این آیه میگوید: مسیر سیر و سلوک بنده سه مرحله دارد: الف) نیازمندی و آگاهی؛ ب) درماندگی و آشنایی؛ ج) معرفت و عاشقی. (خواجه عبدالله انصاری، آموزگار، ج ۱: ص ۴۰۴)

۱-۲- طلب و عنایت الهی

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَمْ يَكُنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ﴾ (۱۱۶/ بقره)

پیر طریقت معتقدست: خداوند با عنایت خاص خود در ازل عشق را در وجود انسان قرار داد؛ آنگاه طلب، معرفت و سپس قرب را در وجود بنده ایجاد کرد. (خواجه عبدالله انصاری، آموزگار، ج ۱: ص ۵۰)

۱-۳- طلب و خوف

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَجَلَوْا شعَائِرَ اللَّهِ...﴾ (۲/ مائده)

بنده آن زمانی که از طلب سخن به میان میآید از علم و جسارت خود هراسان میشود و عمدا خود را به بیخبری میزند تا بتواند کمی سخن بگوید. (خواجه عبدالله انصاری، آموزگار، ج ۱: ص ۲۳۵)

۱-۴- طلب و معرفت

﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ...﴾ (۳۲/ نساء)

از دیدگاه او انسان عارف چون خدا را یافته او را طلب میکند، نه این که با طلب کردن او را پیدا کرده باشد. همانگونه که بنده مطیع به خاطر اخلاص به طاعت و بندگی میرسد، نه اینکه با بندگی به اخلاص دست یابد. (خواجه عبدالله انصاری، آموزگار، ج ۱: ص ۱۹۲)

۱-۵- طلب و استغنا

﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ...﴾ (۸۶/ نساء)

بعد از اراده و طلب بنده و عنایت خداوند است که بنده میتواند به مقام استغنا دست یابد؛ یعنی: دل کندن از دنیا و وابستگیهای آن و با رسیدن به این مقام خداوند، حجابها را از برابر چشمان وی بر میگیرد و او به آرزوی نهاییش که وصال حقست، دست مییابد.

(خواجه عبدالله انصاری، آموزگار، ج ۱: ص ۲۱۱)

۱-۶- طلب و غم دوری از معشوق

﴿فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى...﴾ (۲۲۰/ بقره)

پیر هرات میگوید: طلب کنندگان معشوق حقیقی بسیار کمند، کسانی که دردشان غم دوری از معشوق باشد. اما افرادی که چنین غمی ندارند و فقط به خاطر غمهای دنیایی خود مینالند و از او چیزهای زیادی میخواهند بسیارند. (خواجه عبدالله انصاری، آموزگار، ج ۱: ص ۹۰)

۲-حیرت: حیرت نیز از جمله مضامینی است که خواجه عبدالله انصاری در ذیل تفسیر عرفانی و ادبی آیات به آن اشاره کرده است. وی معتقدست که در صورتی که بنده به مرحله حیرت برسد، در او خوف ایجاد میشود و او از این حالت خود کمال رضایت را دارد و در اینجاست که حجابها از برابر دیدگان وی کنار میرود و اسرار الهی برای او آشکار میشود.

۱- ۲-حیرت و خوف

*صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ/۷/حمد

در ذیل این آیه پیر طریقت به ترس از ندانسته‌ها و حیرت و سرگردانی در دانسته‌های خویش اشاره میکند. (خواجه عبدالله انصاری، آموزگار، ج ۱: ص ۴)

۲- ۲-حیرت و رضایت

*بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ(مائده)

از آنجا که خواجه عبدالله انصاری ذیل بسم الله هر سوره تفسیری خاص دارد؛ در اینجا از حیرت خویش احساس خشنودی و رضایت دارد و اذعان دارد که در این مرحله از تمام تعلقات دنیایی رویگردان شده است. (خواجه عبدالله انصاری، آموزگار، ج ۱: ص ۲۳۵)

۳- ۲-حیرت و کنار رفتن حجابها

*فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۰/ذاریات)

پیر هرات در اینجا در حیرت یک لحظه مانده است، آن لحظه ای که هیچ انسانی ظرفیت آنرا ندارد و آن زمانیست که حجابها از برابر چشم بنده کنار میرود. (خواجه عبدالله انصاری، آموزگار، ج ۲: ص ۴۶۳)

ب) مضامین عرفانی خاص تفسیر صفی‌علیشاه:

۱- عقل: اهل حکمت معتقدند: «از ذات خداوند باریتعالی یک جوهر صادر شد و نام آن جوهر عقل اولست و عقل جوهری بسیط است و قابل تقسیم نیست.» (انسان کامل، عزیز الدین نسفی: ص ۱۲۶)

مضمون عقل تنها در تفسیر عرفانی صفی‌علیشاه در ذیل آیات قرآن دیده میشود، زیرا این تفسیر مربوط به دوره کمال عرفانست. وی معتقدست که در وجود انسان عقل و عشق به ودیعه نهاده شده است و همراه بودن این دو در انسان بصیرت و آگاهی ایجاد میکند و برای هدایت چنین بنده ای قرآن نازل شده است تا او را در نهایت به مقام وصال برساند.

۱- ۱- عقل و عشق

*وَإِذَا أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ... (۶۳/بقره)

فرق جسم آدم با دیگر جانداران در مغزست که عقل در آنجاست. انسان از نیروی خداوند زنده هست؛ اگر واقعا بنده باشد، همواره یاد این نیروست. پرهیزگاری نشانه هو شمندیست، هر چه را عقل پسندد، چنین از سانی میپسندد. عقل فقط نیکی را انتخاب میکند، به همین دلیل از سان عاقل پرهیزگار می شود. از پستی دوری میکند، اگر چه سود زیادی به دست آورد؛ به این

ترتیب به مرتبه عشق میرسد و تا دیدار خداوند به پیش میرود. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۲۸)

۲-۱- عقل و بصیرت

*وَإِذَا أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ... (۸۴ تا ۸۶/بقره)

کسی که بینش و بصیرت دارد، میداند که کار بد در هیچ دینی پسندیده نیست. نیک و بد در ازل نزد عقل ثابت بوده است؛ این عقلهای بیچاره نمیتوانند این اصول را درک کنند. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۳۶)

۳-۱- عقل و قرآن

*يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ... (۱۸۳/بقره)

قرآن علم اجمالیست که با عقل بیان میشود. عقل، یعنی در اصل عقل قرآنی که انسان را به مقام وصل میرساند. هدایت کننده مردم به سوی وحدت از کثرتست. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۶۵)

۲-روز الست و ولایت: «خداوند عالم وقتی آدم را آفرید، دست بر پشت و شانه او کشید و نسل و ذریت آدم بر شکل مورچگان بیرون ریختند، نگاه خدا گفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها به خدایی او اقرار کردند.» (شرح مثنوی، فروزانفر، ج ۳: ص ۸۵۹)

ولایت: ولی به دو شکل معنی شده است؛ «یکی ولایت خداوند بر انسان و اینکه انسان را یک لحظه به حال خود رها نمیکند و او را حمایت میکند و معنی دیگر آن اینست که بنده همواره به طاعت و عبادت خداوند مشغول باشد و از گناهان بپرهیزد.» (رساله قشیریه، قشیری: ص ۴۳۳)

مفهوم روز الست و ولایت نیز تنها در تفسیر عرفانی صفی علیشاه در ذیل آیات قرآن دیده میشود:

۱-۲- روز الست و بستن عهد و پیمان با انسان

*الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ... (۲۷/بقره)

از علم توحید و صفات خدا عهد و پیمان در ذاتها ایجاد شد و این عهد و میثاق دلیل وجود عقول برای اثبات توحیدست. روی آوردن به خواسته های جسم، شکستن این

پیمانست و بندگی همراه با هواهای نفسانی حجابی میشود، بین انسان و خداوند امر خدا را اطاعت نکردن اعتراض به اتصال روح و عقلست. خداوند پیامبران را همراه با کتاب برای هدایت آنها فرستاد؛ برای اینکه ارواح پاک را از جسم و زندان دنیا جدا کند. اینجا بود که انسانهای تن پرست با رسول خدا دشمنی کردند. ارواح پاک پیرو پیامبر شدند و از زندان خاکی رها شدند. به آنها دستور داده شد که با دو دشمن مبارزه کنند: یکی هوای نفس که جهاد اکبر است و یکی کافر که جهاد اصغر است. هر دو این جهاد برای مومنان آزادیست و سبب شادی روحشان میشود. وی در ادامه خطاب به خود میگوید: ای صفی، برای رهایی از تن مردانه تلاش کن و در نزد شمع روح کامل پروانه وار رفتار کن. دل از این دنیای فانی بکن و در فضای جان پرواز کن. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۱۵)

۲-۲- تجلی الهی و ولایت

* وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا... (۱۵۵ تا ۱۵۷ / اعراف)

وقتی ذات خداوندی در اسماء و صفات تجلی کرد؛ از آن تجلی پیامبر بوجود آمد و آن نبوت دو وجه دارد: یکی برای حق و یکی برای خلق. وجه عالی آن ولایت است که آن از قید و بند مخلوقات رهاست. وحدت بدون کثرت در آغاز اینست. این مرتبه را وجه الاحد خوانده اند و از اسم و رسم و وصف و اندازه رهاست. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۲۶۶)

۲-۳- عهد الست و ولایت حضرت علی (ع)

* يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... (۶۷ / مائده)

صفی علیشاه به ولایت علی ع اشاره میکند و میگوید: سخن "هر کسی من مولای اویم، علی ع مولای او است." را باید از زبان پیامبر شنید که در اصول دین این توحید محض است. خداوند او را دوست خود خواند و هر کسی که دوست خداست، او مولای تو است. پیامبر از جهاز شتران منبری در ست کرد و بر بالای آن رفت. آن روز ۱۸ ذی حجه بود و تصویر روز «الست بربکم» تصویر روزی که خداوند عهد بندگی را از بندگان گرفت، در حقیقت روز گماشتن آن روز بود. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۱۹۴)

ج) بررسی سیر دگرگونیهای مضامین عرفانی مشترک در دو تفسیر:

۱- عشق: روح انسان به دنبال بازگشت و اتصال به مبداء و منشاء اصلی خویشست؛ ازینرو در طلب حق مسیر عشق را جست و جو میکند. «چون هر کمالی که هست منشاء آن ذات حقست، عجب نیست که محبت او از هر محرک دیگر قویتر باشد.» (انسان کامل، عزیزالدین نسفی: ص ۱۶۲)

الف) عشق در تفسیر خواجه عبدالله انصاری:

۱- عشق و ازلی بودن آن

*أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ ... (۵/بقره)

عشق در وجود انسان ازلیست؛ با وجودی که بنده در بندگی کوتاهی میکند؛ ولی خداوند با لطف و عنایت ازلی خویش گوهر عشق را در وجودش نهاده است. محبت و نیکی خداوند به بندگانش بالاترین محبتهاست که انسان را بعنوان خلیفه الهی بر روی زمین برگزید. (خواجه عبدالله انصاری، آموزگار، ج ۱: ص ۸)

۲-عشق و هجران

*ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبَهُمْ... (۷۴/بقره)

پیر هرات در تفسیر عرفانی این آیه اشاره به آغاز خلقت انسان دارد که ابتدا ناز میکرد و از رفتن به درگاه خداوند هراس داشت؛ اکنون که پس از بیرون راندن آدم از بهشت مجبور است که از معشوق دور با شد از غم این دوری گریزانست. (خواجه عبدالله انصاری، آموزگار، ج ۱: ص ۳۵)

۳-عشق و عنایت الهی

*هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ... (۲۹/بقره)

با عنایت خداوند دری به روی بنده گشوده میشود و حجابها از برابر چشمانش کنار میرود؛ جانش را فدای دو ست میکند و در جهان بخاطر لطف خداوند به سروری میرسد و بوا سطره آن عشق و معرفتی که در وجودش نهاده شد، ارز شمند میشود. لحظه های بنده بدون وجود خداوند غم و اندوهست، دل بدون عشق خداوند ویرانه است و یک لحظه با خدا بودن به صدهزار جان میارزد. سعادت بنده در سه چیز است: ۱- مشغول بودن زبان به ذکر خداوند، ۲- عشق خدا در دل انسان، ۳- پر شدن باطن از نظر خداوند که ایجاد شدن همه اینها به عنایت حق بستگی دارد. (خواجه عبدالله انصاری، آموزگار، ج ۱: ص ۱۷)

۴-عشق ورهایی از خود بینی

*يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا... (۳۴/توبه)

خواجه عبدالله انصاری در تفسیر عرفانی این آیه میگوید: بنده باید بین این سه حال باشد: الف) خوف داشته باشد که از معصیت دوری کند؛ ب) امیدوار باشد که بندگی کند؛ ج) عاشق باشد؛ عشقی که او را از منیت و خود دیدن رهایی دهد. خداوند یکی را با وعده بد یا تهدید میخواند که او از عظمت خداوند به خوف میافتد و یکی را با نوید خوب میخواند که او از نعمت رحمت الهی حیران میشود و یکی را با لطف و مهربانی میخواند و او از خوشحالی عاشق میشود. (خواجه عبدالله انصاری، آموزگار، ج ۱: ص ۸)

۵-عشق و استغنا

*وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا ... (۱۳۹/آل عمران)

پیر هرات میگوید: کسی که خدا را دارد غمی ندارد و تسلیم اوست. چنین کسی همواره به یاد خداست و از قید و بند دنیا آزادست و او به مرحله استغنا رسیده است و دلش با عشق و معرفت خدا پر شده است. خداوند به نفسهای عاشقان نزدیکترست و در دل ذاکرانش حضور دارد. آنها خدا را نزدیک به خود میبینند و از رگ گردن به آنها نزدیکترست. زندگی عاشق و صاحب‌دل پایان ندارد و هیچگاه حسرت نمیخورد. زندگی او با دوست بقا مییابد و جانش به آرزوی دیدار دوست پایدار میماند. (خواجہ عبداللہ انصاری، آموزگار، ج ۱: ص ۱۶۰)

۶- عشق و دوستی با اولیای خدا

* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْثُوا النِّسَاءَ... (۱۹/نساء)

پیر هرات معتقدست که اگر انسانی نمیتواند مستقیماً به قرب دست یابد، میتواند با توسل و دوستی با اولیای خدا به هدفش برسد، زیرا آنان اسراری را میدانند و او را به خدا نزدیک میکنند. (منظور وی از اولیای خدا همان مراد و رهبر است که در قید حیات است و انسان در مسیر سیر و سلوک باید از وی کمک بگیرد.) (خواجہ عبداللہ انصاری، آموزگار، ج ۱: ص ۱۸۷)

۷- عشق و بندگی

* حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ... (۲۳۸/بقره)

عالم طریقت نماز را راهی برای وصال به معبود میدانند و نفسی را مغتنم میدانند که در آن جز اندیشیدن به معشوق نباشد و حجابی بین عاشق و معشوق وجود نداشته باشد. وی میگوید: تا جان در بدن دارم بندگی خدا را میکنم. کسی که خدا را دارد، بهشت بنده اوست و همیشه زنده و جاویدست. سخن گفتن با خدا به انسان آرامش میدهد و ملاقات با خداوند به بنده جان میبخشد و زندگی میدهد. زبان به ذکر او، دل به عشق او و جان به دیدار او افتخار میکند. (کشف الاسرار، میبیدی، ج ۱: ص ۶۵۲)

۸- عشق و معرفت

* زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ... (۱۴/آل عمران)

کسی که یک لحظه با خدا باشد از خود بیخودست. پیر طریقت میگوید: همه مردم از هجران و دوری رنج میکشند؛ اما رنج و ناراحتی مرید از قرب و نزدیکی به محبوبست؛ آن لحظه ای که او را یافته است و نمیداند چه بگوید و عاشق این لحظه است. هر چقدر مومن بیشتر درد دوری از معشوق را داشته باشد و در این راه رنج کشیده تر باشد، معرفت وی نسبت به خداوند بیشتر و به خدا نزدیکتر خواهد بود. کسی که عاشق دیدن روی معشوقست، نمیتواند به شنیدن خبری از او بسنده کند و به امید دیدار وی قناعت کند. مسیر عشق سختی و رنج به همراه دارد و اشک عاشق را جاری میکند و جان و دل او را

میسوزاند و بعد از همه اینها آسایش و آرامشست. عاشقان خدا همواره برترینند و با اینکه گنج و سرمایه ندارند، توانگرند و به اسم به آنها درویش گفته می‌شود. آنها دردهای زیادی در دل دارند که نمیتوانند به زبان بیاورند. (خواجه عبدالله انصاری، ج ۱، آموزگار: ص ۱۲۵)

۱۰- عشق و تجلی الهی

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا... (۳۸/ حج)

زمانی میرسد که رازهای الهی بر جان بنده آشکار میشود. اینجا است که بنده خاموش میگردد و خداوند میگوید: ای بنده من، تاکنون تو با من سخن میگفتی، اکنون تو سخن مرا گوش بده. نام خداوند سبب تولد بنده است؛ سخن وی زبان را به حرف می‌آورد؛ خبر از وی دل عاشق را میبرد و تجلی او بر بنده، جان را آرامش میدهد. (خواجه عبدالله انصاری، ج ۱، آموزگار: ص ۹۵)

ب) عشق در تفسیر صفی علیشاه:

صفی علیشاه بعد از تفسیر آیات در بندهایی با عنوان جذبه^۱، مناجات و اسرار سخنان عرفانی و بیشتر عاشقانه بر زبان می‌آورد.

۱- عشق خداوند به خود

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ... (۲ تا ۷/ حمد)

صفی علیشاه از عشق خداوند به خود سخن گفته و اینرا علت آفرینش جهان و انسان میداند و میگوید: پیش از آنکه خداوند خود را نشان دهد و صفات خود را آشکار کند، به ذات خود عشق داشت و در آینه خود، خود را میدید؛ برای آشکار شدن زیبایی عشق حجابها را کنار زد و عرش و فرش را آفرید و خود به پیامبر فرمود: «لولاک کما خلقت الافلاک»: اگر تو نبودی افلاک خلق نمیشدند. وقتی قرار شد بار عشق حمل شود، افلاک و زمین از قبول حمل آن خودداری کردند. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۱۰)

لازم به ذکر است که خواجه عبدالله انصاری ذیل آیه "الحمد لله رب العالمین" از عشق خود به خدا سخن میگوید. اما صفی علیشاه ذیل پنج آیه اول سوره حمد از عشق خداوند به ذات خویش و سپس آفرینش انسان سخن میگوید.

۲- عشق خدا به انسان

﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ... (۳۵ تا ۳۷/ بقره)

صفی علیشاه میگوید: راز هبوط آدم اینست که: ۱- آدم از صد فلک بالاترست، خداوند نخست به او گنج اسماء الهی را آموخت و آن را با جان او پیوند داد. ۲- به این ترتیب جان

^۱ در حالت جذبه با غلبه عشق الهی و از زبان عاشق سخنان و شطحیاتی صادر میشود که درواقع گوینده آن معشوق لم یزلیست. (علیرضا منجمی، ۱۳۸۵، ۱۹۳۷)

آدم روشن شد و بر دلش نشست و بهشت جاودان را فراموش کرد. وقتی خدا با آدم همدم شد، به او سخنی گفت. آن سخنی که راز دل آدم است. تا وی از این زندگی پر پیچ و خم نیست نشود و به مرحله فنا نرسد، خداوند آن راز را با او نمیگوید. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۲۰)

۳- عشق و عقل

أ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ... (۴۴ تا ۴۶ / بقره)

صفی علی شاه تفاوت دیدگاه عقل و عشق را اینگونه بیان میکند: اگر صد کوه در برابر عاشق برای رسیدن به معشوق باشد، به آن فکر نمیکنند و آنرا با سر میروند، اما عقل در این راه پا نمیگذارد و میگوید تن تیشه نیست که راه را هموار کند. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۲۴)

۴- عشق و عبودیت

﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ... (۸۳ / بقره)

صفی علی شاه شرط رسیدن به عشق واقعی را اجرای دستورات خداوند در جزء مسائل زندگی میداند؛ مهربانی با یتیمان، اطعام بیچارگان، ملایمت و مدارا با مردم، انفاق در راه خدا، نماز خواندن، دادن زکات. وی معتقدست: از دیدگاه عشق هر چیزی غیر از معشوق مرده است و هر چه عاشق دارد باید برای معشوق فدا کند. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۳۵)

۵- عشق و جهاد با دشمن

﴿وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ... (۱۱۱ و ۱۱۲ / بقره)

برای رسیدن به بهشت انسان باید پاک و خالص باشد و همتی مردانه داشته باشد که این شیوه عارفست؛ وقتی زمان جهاد فرامیرسد، با تن برهنه به سوی نبرد میروند. او چشمش فقط به فرمان خداست و به غالب و مغلوب توجهی ندارد. هر عملی را اینگونه برای خدا انجام میدهد. به پاداش فکر نمیکنند. در برابر معشوق، کشته شدن برای او کمترین چیزست و از مخلوقات حزن و خوفی به خود راه نمیدهد و به بهشت فکر نمیکنند. عاشق تمام وجودش بندگیست. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۴۵)

۶- عشق و رهایی از تعلقات

﴿ وَ أْتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ... (۱۹۶ تا ۲۰۳ / بقره)

کعبه نزد رهروان در مسیر سیر و سلوک اینست که هفت مرتبه جان خود را در نزد معشوقشان فدا میکنند؛ یعنی پیوسته در عشق او هستند و از تعینهای زندگی رها و آزادند. حال عاشق در حضور معشوق بیخبری از وابستگیها و آزادگیست و خانه دل او از غیر خدا خالی میشود. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۷۰)

۷- عشق و صبر

*وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ... (۸۳ و ۸۴ / انبیا)

یادآوری صبر ایوب پیامبر؛ او از عشقی که به خدا داشت صبر کرده بود؛ کسی که با خدا اینگونه عاشق باشد، ترک ملک و مال و جسم و جان میکند؛ در مصیبت آهی میکشد و صبوری میکند تا در عشقش کوچکترین نقصی پیش نیاید. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۳۳۰)

۸- عشق و فنا

*لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ... (۱۶ تا ۳۰ / قیامه)

صفی علیشاه با تجلی جمالی صفاتی میگوید: از خودبیخود شده ام و از صفات ظاهری خود و انانیت بشری خود گذشته و با فنا از او صاف خود متخلق به خلق الهی و متتصف به صفات حضرت دوست شده ام. وی معتقدست: در این راه تا زمانیکه بنده از اوصاف ذمیمه خود نگذرد و دوگانگی را کنار نگذارد، نمیتواند به سوی خدا راه پیدا کند. تا زمانی که وی در حجاب مادیات باشد، خداوند حجابها را از برابر چشمان او برنمیدارد، اگر بنده این حجابهای مادی و کثرات را رها کند، معشوق را درون جان خود پروراند است و با او یکی میشود؛ در او فانی شده و با او باقی میشود. یعنی در مقام مشاهده و علم صفات محبوب که همان عالم لاهوتست و در این مکان جمیع صفات حسن و جمال به عاشق نموده میشود. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۵۷۸)

۹- عشق و شهود

* إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ... (۵ / قدر)

صفی علی شاه «لیله القدر» را اساس پیامبری میدانند و معتقدست: «لیله القدر» زمان پس از بازگشت پیامبر از مقام شهود همان مرتبه جمع و شهود حق بدون خلق و رویت حق به حق و مقام توحید عیانی و حضور دلست. وی توان توصیف این شب را ندارد؛ مخصوصا که از معشوق عزیز پیام میرسد که من امشب مهمان تو هستم؛ در اینحال خانه دلت را از بیگانه خالی کن و منتظر بنشین. (حالت بسط) (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۱۲۹۶)

۲- توحید: «توحیدی که از نظر عارف بالاترین مرتبه انسانیت و آخرین مقصد سیر و سلوک عارفست، با توحید مردم عامی بسیار تفاوت دارد.» (مطهری، ۱۳۷۷: ص ۲۷)

الف) توحید در تفسیر خواجه عبدالله انصاری:

۱- توحید و انواع آن

*إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا... (۲۱۸ / بقره)

خواجه عبدالله انصاری مضمون توحید را بر سه وجه میدانند: ۱- توحید عوام همان شهادت به "لا إله إلا الله" و وحدانیت و شریک نداشتن خداست. ۲- توحید خواص همان اسقاط اسباب ظاهریست. ۳- توحید قائم به قدم که توحید خاصّ الخاصست. (منازل السائرین، خواجه عبدالله انصاری: ص ۱۴۲)

۲- توحید و خداشناسی

* وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ... (۳۶ / نساء)

پیر طریقت شرط خداشناسی را سه چیز میدانند: ۱- بدون زیاده روی صفات خدا را اثبات کردن؛ ۲- خدا را به چیزی تشبیه نکردن، البته بدون تعطیل شدن در معرفت خدا؛ ۳- خدا را در حد درک پذیرفتن و به سخنان خلق کاری نداشتن. (خواجه عبدالله انصاری، آموزگار، ج ۱: ص ۱۹۳)

۳- توحید و قادر بودن خدا

* فَلَمْ يَكُنْ لَهُ مِثْلًا شَيْءٌ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَدِيرٌ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ... (۱۷ / انفال)

انسان مخلص همه چیز را از خدا میبیند و عارف همه چیز را با او میبیند و موحد فقط او را میبیند. هر هستی که از آن نام میبرند، همه به او وابسته است و هست حقیقی تنها اوست. وی بر همه چیز دانا و تواناست؛ شریکی ندارد و همه به او نیاز دارند. هیچکاری بدون عدالت و بیهوده نیست. هیچکس دلیل کارهای خداوند را نمیداند و هیچکس بر وی حکم نمی‌راند. (خواجه عبدالله انصاری، آموزگار، ج ۱: ص ۳۷۳)

ب) **توحید در تفسیر صفی علی‌شاه:** با توجه به اینکه این تفسیر در دوره کمال عرفان نوشته شده است؛ در بحث توحید به روشنی اندیشه‌های نظری دیده میشود.

۱- توحید افعالی، صفاتی، ذاتی

* وَ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ... (۴۱ و ۴۲ / بقره)

تورات نمونه‌ای از توحید افعالی، قرآن توحید صفات، «لاتشترُوا» اشاره بر تجلی ذاتی خداوند دارد. تکرار لطف و نیکی خداوند برای آنست که از ظاهر به باطن پی ببرند، از افعال به صفات رو آورند. صفی علی‌شاه میگوید: بنده عاشق، اگر نعمتهای خدا را یاد کند، به آرزوهایش میرسد. خداوند میفرماید: خدای شما، همان خدای بیش‌ریک یگانه است؛ جز او خدایی از قدیم و ازل نبوده و او بخشنده و مهربان بر مردمانست؛ او در ذات خویش یگانه است و از هر قید و بندی رهاست. او در ذات و صفات ماندنی ندارد؛ اگر شریکی داشته باشد غیر ممکن و نامعقول است. او در وحدتش نظیری ندارد و نمیتوان مثل آنرا در ذهن به تصویر کشید. یگانگی او عین ذات اوست و وحدتش از نشانه‌های او آشکار است. (تفسیر صفی، صفی علی‌شاه: ص ۲۲)

۲- وحدت و کثرت

*یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی... (۴۷ و ۴۸/ بقره)

مردم همه تصویری از وجود حق هستند و گروه کمی از راز حق آگاهی دارند. همه عالم صور مرآتیه حقتعالی هستند و حق در همه این آیینه‌ها به قدر سعه و استعداد شان تجلی کرده است و از همین رو همه، آیات و نشانه‌های آن بی نشان و همه فَأَیْنَمَا تُوَلُّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ^۱ هستند. پدیده‌ها که کثیرند، از وحدت که خداست جدا نیستند. هیچگاه علت از معلول جدا نمیشود. وحدت آمد که کثرت را نظم بخشید. خداوند به روش عدل و علم و اثر در پدیده‌ها جلوه گر میشود. پدیده‌ها به صورتهای کثرت سایه وحدت خداوند هستند. هر کس خدا را با نورانیتش بشناسد، آن وحدت او را از کثرت او در مییابد. فضل خداوند عین ذات شی است. آفتاب در کمال ذات خود بر همه ذرات خود اختصاص دارد؛ اختصاصی که آن ذات به خورشید دارد، ذاتا به همه ذرات دارد، جزاینکه ذره از نظر ذات کوچکتر از آفتاب است؛ ناچارا نوری که خورشید از او میگیرد، کی بر ذره میتابد؟ (تفسیر صفی، صفی، علیشاه: ص ۲۴)

۳- توحید و فنا

*وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ... (۱۱۴ تا ۱۱۷/ بقره)

در حالت جذبه اضطرابی وجود صفی علیشاه را فرا گرفته، میگوید: جانم پر از وحدت او شده و تمام ذرات وجودم محو نور خداوند شده، از هر ذره ای صدای او را می‌شنود. با چه کسی راز عشق را بگویم که تنها راه آن لب فرو بستن است. وقتی دم‌سازای ندارم، چاه چیه ست که رازم را با او بگویم و او آنرا ببیند. وقتی نوبت به آخرین دوره جام می‌میرسد، مست محبت الهی و شراب تجلی ذاتی از تمام قیود کثرات اسماء و افعال و صفات وارسته و به مقام اطلاق ذاتی پیوسته و به این مقام که مستلزم رفع دوگانگی است میرسد و به فنا فی الله و بقای بالله متحقق می‌شود و دیگر حتی جام می‌میرسد و خود محبت را نمی‌بیند و تنها و تنها او را می‌بیند و با او باقی میشود. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۴۷)

۴- توحید و سیر و سلوک

*وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ... (۱۲۷/ بقره)

ابراهیم خلیل پایه‌های خانه را از نو و محکم ساخت؛ درب واحد برای آن گذاشت. یعنی در گشایش قلب را از خود تا روح، تعالی داد و قلب هم در سلوک بر توحید ذاتی با تاییدات الهی رفعت و مقام یافت. ابراهیم خلیل اولین کسی بود که در سیر و سلوک توحید ذاتی بر او جلوه گر شد. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۵۰)

۵- توحید و یکرنگی با خدا

^۱ - بقره/ ۱۱۵

*صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ... (۱۳۸ / بقره)

رنگ خدا گشتن، یعنی باید در هدایت شدن راه خدا را دنبال کرد. بهتر از رنگ خدا و دین وی رنگی وجود ندارد. اصل رنگ ما رنگ خداست؛ هم ایمان ما و هم قصد ما برای به سوی او رفتنست. آن یکتا پرست هم رنگش را از رنگ خدا گرفته است و در راه و روشش رنگ خدا دیده میشود، رنگی بهتر از رنگ وجود نیست. هر کوزه ای را رنگی غالبست و بیرنگ بودن نشان وحدت و یکی بودنست. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۵۲)

۶- توحید و حج

* وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ... (۱۹۶ تا ۲۰۳ / بقره)

صفی علیشاه میگوید: نزد عرفا حج، توحید ذات و عمره، توحید صفاتست و آن مقاماتی که بنده در این مسیر طی میکند، نشان دهنده درک عمیق اوست. اگر نفس، بنده را از رسیدن به این مراتب و مقامها باز میدارد، باید سریع آنرا قربانی کند و کاری را که سخت به نظر میرسد برای خود آسان کند. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۷۰)

۷- توحید و عشق

* وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ ... (۷۵ تا ۷۰ / اسرا)

برتری آدم از جانب خدا بر دو نوع است: عام و خاص؛ برتری عام برای او مقامش در خلقتست و برتری خاص از جنبه عشق و به وحدت رسیدنست. آنها که از لقای پروردگار از نقصی که در وجودشانست در شک هستند، علم و قدرتش ماسوی را فراگرفته و وحدت او را آشکار میسازد. خداوند با عدالت خود بیان میکند که ما هر چه لازم بود، برای خلق اقتضا کردیم. هرکس در وجود خود به اندازه ای لیاقت دارد. امر ما به اندازه یک سخن «کن» است که فوراً و در یک چشم بر هم زدن انجام میشود. ما در هر مکان مانند آنها را در قرون گذشته بسیار تباه کردیم. همه اعمالشان بدون هیچ خطایی از کوچک و بزرگ در لوح محفوظ ثبت شده است. پرهیزکاران در بهشت و نهرها هستند و به یقین حال خوبی دارند آنها در پیشگاه خداوند جایگاه استواری دارند. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۴۲۴)

۳- فنا: «عرفا معتقدند انسانی که مشتاق وصال به حضرت حقست باید هستی خود را در حقیقت خداوند محو کند تا به این هدف برسد و این تنها از طریق عشق امکان پذیرست و عقل در اینجا ناتوانست.» (ارزش میراث صوفیه، زرین کوب: ص ۳۰)

الف) فنا در تفسیر خواجه عبدالله انصاری:

۱- فنا و رهایی از تعلقات

*الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ... (۱۷ / آل عمران)

حجابها و تعلقات دنیایی بنده را از دیدن خداوند محروم کرده است و وقتی اسرار الهی بر او آشکار میشود به مرحله فنا میرسد و دیگر قادر به توصیف معشوق برای دیگران نیست.

برای وصال باید از آرزوهای مادی و تعلقات دنیایی گذشت. تا انسان جسمش فانی نشود، به وصال معشوق دست نمییابد. کسیکه تمام زندگی‌اش برای خداوند باشد، همواره شاد و سرزنده است و کسی که با خدا همنشین است نه این دنیا را میخواهد نه بهشت را؛ فقط در پی خداست. (کشف الاسرار، میبیدی، ج ۲: ص ۵۷)

۲- عشق و فنا

* لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ... (۲۷۳/ بقره)

بنده عاشق و مست وقتی خدا را میباید، دیگر هیچ چیزی را در پیرامونش نمیفهمد. دیگران به خاطر دوری از خداوند در رنجند؛ اما بنده عاشق از نزدیکی به خدا؛ چون ظرفیت آنرا ندارد و میترسد آنرا از دست بدهد. (خواجه عبدالله انصاری، آموزگار، ج ۱: ص ۱۱۶)

۳- فنای مخلوق و بقای خالق

* وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ ... (۱۴۳/ اعراف)

بنده به دنبال چیز نیست که آنرا یافته است. او خود را در برابر عظمت خداوند هیچ نمیبیند، همانگونه که در ازل بوده است؛ یعنی به فنا بودن خود و بقای الهی اشاره میکند. (خواجه عبدالله انصاری، آموزگار، ج ۱: ص ۳۵۰)

۴- فنا و معرفت

* وَ أَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً ... (یونس / ۱۰۵)

تمام آموخته‌ها و اندوخته‌های قبلی را از بین بردم و نابود شدنیها را رها کردم و به سوی ماندنیها آمدم و با شناخت خداوند در آرزوی شادی یک لحظه دیدار سوختم. کاش زمانی برسد که تمام علایق دنیایی را رها کنم و به مرحله فنا برسیم. (خواجه عبدالله انصاری، آموزگار، ج ۱: ص ۴۴۴)

۵- فنا و عنایت الهی

* وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا ... (۵/ ابراهیم)

پیر طریقت آرزوی رسیدن به آن روزگاری را دارد که خودش نیست و فانی شود و فقط خدایش باقی بماند و در اینصورت خود را برنده میدانند. وی معتقدست چون با عنایت و لطف ازلی خداوند به این مقام رسیده خداوند گناهان او را آشکار نمیکند و او را به درگاه خود میپذیرد. (خواجه عبدالله انصاری، آموزگار، ج ۱: ص ۵۱۶)

۶- فنا و رضا

* وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ (۱۷۱/ صافات)

«از کجا بازیابم آنروز که تو مرا بودی و من نبودم، تا باز آنروز نرسم میان آتش و دودم، وَر به دو گیتی آن روز را بازیابم بر سودم، وَر بود تو دریابم به نبود خود خشنودم.» (خواجه عبدالله انصاری، آموزگار، ج ۱: ص ۳۱۸)

(این عبارت در ذیل ۵/ابراهیم و ۴۴/قصص تکرار شده است.)

ب) فنا در تفسیر صفی‌علیشاه:

۱- فنا و بندگی

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...﴾ (۲ تا ۷ / حمد)

تنها آدم هستی خود را کامل به معشوق داد و مهیای فناى خویشتن شد. آن اسراری که در پشت پرده بود بر آدم آشکار شد؛ هواهای نفسانی را کنار گذاشت و به سوی حق باز گشت و از این دنیای ویرانه دل کند و شهبازی شد و به سوی عالم معنا رفت. آدم توبه کرد و خداوند به او پناه داد. آن غضب خداوند باعث رحمت وی شد. آدم را از بهشت بیرون کرد تا به مرحله فنا برسد و بعد از آن باقی شود. فنا و نیستی مستلزم بندگیست و در این مردن هزاران زندگی وجود دارد. به زبان، بنده بودن غیر از بندگی کردن با تمام وجود است. بنده کسیست که چهره معشوق را در همه حال ببیند و بندگی او را بکند و این بندگی با عشق و نیازست. (تفسیر صفی، صفی‌علیشاه: ص ۱۰)

۲- فنا و بقا

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ...﴾ (۵۵ تا ۵۷ / بقره)

اگر بنده عاشق در برابر کلام و واردات قلبی فنا شود، هر مرحله زندگی بهتر پیدا میکند. آنچه به عنایت محبوب و به تجلی جمالی بر دل عاشق وارد میشود و منجر به فناى او میشود، در واقع بقای او و زندگانی جاوید اوست. کسیرا که خدا بخواهد مخصوصاً اهل بقا را خداوند بعد از فنا زنده میکند؛ پس آنان در قیامت بار دیگر نمی‌میرند، زیرا آنها با خدا زنده اند و از نفسهای بی ثبات فانی هستند. آنها از جایگاه نفس و قلب و روح و عقل پیوسته از فنا بودن خود میگویند تا از همه درجات فانی شوند و با او باقی گردند. (تفسیر صفی، صفی‌علیشاه: ص ۲۶)

۳- فنا و تسلیم

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاٰكِعِينَ﴾ (۴۳ / بقره)

بنده هنگام نماز باید در برابر خداوند که از ازل یار او بوده و از احوال و اسرار ضمیر او آگاه بوده است تعظیم کند و هستی خود را تسلیم او کند. با تضرع سر به سوی خدا بلند کند و به گمراهی خود اعتراف کند و از خدا بخواهد تا او را ببخشد. وقتی سخنانش کامل شد، سلام بدهد. سلام یعنی تسلیم کردن جان و تقدیم نمودن هستی خویش به حق. در اینصورت نمازش معراج و مقام خواهد بود. این نماز یعنی عشق و جان فدا کردن، یعنی یار آمده، خانه دل را از غیر پاک کنید. نه به امید پاداش یا ترس از آتش. (تفسیر صفی، صفی‌علیشاه: ص ۲۲)

۴- فنا و صبر

* أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ...
(۴۴ تا ۴۶/بقره)

صبر قلب را نورانی و روح را صاف میکند. بنده با شفافیت قلب به روحانیت میرسد و در صفات خداوند فنا میشود. همچنین نماز که حضور دائم و ذکر و فکر بدون سستی در برابر خداست، مانند دو بال برای جان بنده است، تا بتواند به بالا پرواز کند و به اصل خود دست یابد. اگر سالک اینراه را بییماید، به منزل میرسد و این نهایت فنای فی الله و وصال به حقیقتست. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۲۴)

۵- فنا و عشق

* وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا ... (۵۲/حج)

عشق میگوید: از دو عالم یار بهتر است، جان و سر نمیخواهیم و آنها را فدای معشوق میکنیم، که البته جان و سر هم از ما نیست، از اوست. خود انسان از خود چیزی ندارد همه برای او ست. عاشق دلش از غم دوری از عشق پاره پاره شده و چشمی پر از خاک و خون دارد. سوغات دیگرش فنای خویش در برابر معشوقست؛ از وجود خود نیست شده و هستی او با هستی معشوق یکی شده است. عاشق با دیدن معشوق دیگر نمیماند، هر چقدر هم معشوق او را نوازش کند باز او کشته معشوق میشود. عاشق آگاهست و فنا شده است. او بهشت یا جهنم برایش فرقی نمیکند؛ او فقط معشوقش را میخواهد. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۴۷۸)

۶- فنا و توحید

* إِنَّ الصَّغَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ... (۱۵۸/بقره)

از شعائر دین و از مناسکهای قلب که یقینست، کم کم توکل، اخلاص، رضا و تسلیم و سرانجام فنا حاصل میشود و آن شعائر خداوند، مثل: نماز و روزه و عبادات برای بدنست، حج بیت الله الحرام مقام وصالست و به وحدت ذاتی رسیدن؛ یعنی در ذات خداوند فانی شدن و از محدود رها شدن و خدایی شدن. عمره، یعنی در زیارت مات شدن و به توحید صفاتی دست یافتن. سالک در هنگام سیر و سلوک در نور جمال و جلال الهی فانی میشود. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۵۶)

۷- فنا و جمع

* التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ ... (۱۱۲ تا ۱۱۴/توبه)

صفی علیشاه میگوید: خداوند روزه داران را سائحون نامید تا از روی این واژه گروه روزه دار را معرفی کند. در اینجا سیر و سلوک بنده با این افعال کامل میشود. وقتی عارف از گردش در دنیای هستی فارغ شد، از مقام فرق به سوی مقام جمع قدم میگذارد؛ در این وضعیت در صفات تمام نشدنی و همیشگی خداوند فانی میشود. توصیفات مخلوقی در وی

تمام میشود و خدایی میشود. عارفی که به اسرار الهی دست مییابد و به مرحله فنا میرسد. این مقام از رتبه‌ها گذشته و به وصال رسیدنست. این نزد افراد مورد اعتماد مردن اصلیت که از مراتب متفاوت به جمع ذات رو کند. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۳۱۱)

۸- فنا و ولایت

*وَ إِذِ ابْتَلَىٰ بُرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ... (۱۲۴ / بقره)

بعد از رسیدن به مرحله فنا، امام صاحب بقا میشود؛ وقتی مراتب را در فنا میگذرانند، با بقا برخلاق امام میشود؛ از طرف خدا به سوی مردم برمیگردد و برای هدایت آنها نسخه‌ای کامل میشود؛ بین خدا و مردم واسطه میشود و از طریق او مردم با خدا ارتباط مییابند. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۴۱۵)

۹- فنا و شهود

*عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ... (۵ تا ۸ / نجم)

پیامبر در زمان معراج در مقام فتوح قلب و کشف حجاب از مقام قلب و روح بالاتر رفت و عروج کرد و از سدره المنتهی و از مقام جبرئیل هم بالاتر رفت و چنان به خدا نزدیک شد که در وحدت ذات الهی فانی شد؛ یعنی به مقام فنا رسید و این مقام مقام شهود کاملست در این مقام یعنی در نهایت مرتبه سیر عروجی که مقام وحدت ذاتیست و نهایت آن وصول به نقطه اول یعنی، احدیتست و اینست که صورت همه چیز جز او هلاک میشود؛ یعنی همه فانی میشوند و حق باقی میماند و این راز نزدیک شدن در کلامست. (تفسیر صفی، صفی علیشاه: ص ۷۲۶)

نتیجه‌گیری :

۱- از دیدگاه منبع‌شناسی: تفسیر خواجه عبدالله انصاری مربوط به قرن پنجم است؛ اما از آن کتاب مستقلی در دست نیست. رشیدالدین میبیدی در تفسیر کشف الاسرار خود در بخش سوم تفسیر هر آیه به نام نوبته‌الثالثه، که در حقیقت تفسیر عرفانی آن آیه است، به نقل مضامین تفسیری خواجه هرات پرداخته است که با عبارات: پیر طریقت، پیر هرات یا پیر انصار مزینست. گاهی تفسیرهای عرفانی خواجه عبدالله ذیل بعضی آیات تکرار است. به نظر میرسد سخنان قصار تلمیحی به آیات قرآن، از خواجه عبدالله انصاری در دسترس بوده و مؤلف هر جا بنا به تناسب آیه این سخنان را تکرار کرده است. اکنون کتاب مستقلی با نام تفسیر قرآن خواجه عبدالله انصاری به کوشش حبیب‌الله آموزگار به چاپ رسیده است که در حقیقت همان بخش سوم تفسیر کشف الاسرار میبیدیست.

اما تفسیر صفی علیشاه به نگارش در آمده در دویست سال قبلست. این اثر نمونه‌ای جامع از تفسیر عرفانی قرآنست که بعضی از مطالب عرفانی آن را از کشف الاسرار میبیدی

برگرفته شده، از تفاسیر بسیار مهم و شگفت انگیز دوره ادبی اخیر و سبک بازگشت است و جنبه های کلامی، عرفانی، فلسفی، مذهبی و ادبی شایسته بررسی دارد. نگارنده در بررسی مضامین عرفانی تفسیر صفی علیشاه در آغاز ابیات مرتبط را به نثر درآورده و سپس مضامین مورد نظر را استخراج و بر اساس دسته بندی مراحل سیر و سلوک عطار نیشابوری، تحلیل و نگارش نموده است.

۲- از دیدگاه ادبی: سخنان خواجه عبدالله عموماً مناجات گونه است و با نثری موزون، مسجع و ادبی در فرازهایی خاص از تفسیر کشف الاسرار میبندی، در ذیل آیات به تناسب آورده شده است. در این سخنان گاهی به طور غیر مستقیم بعد تعلیمی نیز دیده میشود. تفسیر خواجه عبد الله انصاری تفسیری با تکیه بر فرهنگ عرفانی قرن چهارم است، عرفانی که بیشتر در راستای سیر و سلوک عملی یا فیضی - اشاریست.

اما صفی علیشاه در قالب نظم و بر وزن مثنوی مولانا است، وی ابتدا به شرح و تفسیر عادی آیات پرداخته و سپس با عناوینی چون: مناجات، اسرار و جذبه تفسیر عرفانی آیات را بیان میکند، به نظر میرسد که صفی علیشاه نیز در تفسیر خود از روش سه گانه میبندی در کشف الاسرار بهره گرفته است. تفسیر صفی علیشاه هشت قرن پس از تفسیر خواجه عبدالله نگاشته شده است؛ دوره ای که در آن مباحث فلسفی به دانش عرفان راه یافته بود؛ بدینجهت در تفسیر عرفانی صفی علاوه بر تبیین قواعد سیر و سلوک عملی، دیدگاههای نظری و فلسفی نیز لحاظ شده است.

۳- از دیدگاه اعتقادی: خواجه عبدالله اهل تسنن است و صفی علیشاه مذهب شیعه دارد؛ دیدگاههای متفاوت اعتقادی این دو مفسر در تفسیر مضامین عرفانی قرآن مشهود است. برای مثال، خواجه عبدالله، ولی خود را در مسیر سیر و سلوک، همان مرادی میداند که انسان را در این مسیر هدایت میکند؛ به تعبیری در نظر پیر طریقت هر انسان عارفی که مریدانی دارد و به تربیت آنان مشغول است، مقام ولایت دارد.

اما صفی علیشاه مصداقهای ولایت انسان را در سیر و سلوک عرفانی، پس از پیامبر اسلام (ص)، تنها امام علی (ع) و فرزندان معصوم وی بویژه حضرت مهدی (ع) میداند.

۴- از دیدگاه مضامین عرفانی:

الف) خواجه عبدالله در تفسیر عرفانی خود، مضامین طلب، عشق، معرفت، توحید، تسلیم، ذکر، عنایت، وصال، خوف، قبض و بسط و فرق و جمع را آورده است؛ اما صفی علیشاه علاوه بر مضامین یاد شده، مباحث: توحید تحت عنوان وحدت در عین کثرت، تجلی تحت عنوان تجلی اول و ثانی، ولایت، روز الست، عقل اول و ... را نیز مورد توجه قرار داده است. البته خواجه عبدالله هم به بحث تجلی وارد شده است؛ ولی در همان معنای

ظاهری مضمون، یعنی آشکار شدن صفات خداوند در بنده، میماند؛ در حالیکه تجلی در تفسیر صفی‌علیشاه مضمونی کاملاً فلسفی پیدا میکند و به بحث آفرینش پیوند مییابد. (ب) بحث طلب، حیرت و وقت تنها در تف‌سیر خواجه عبدالله م‌شاهده می‌شود و صفی‌علیشاه به این مضمون نپرداخته است.

(ج) خواجه عبدالله در تف‌سیر خود از مضمون عنایت فراوان یاد کرده است؛ در حالیکه صفی‌علیشاه جز در یک یا دو مورد بدان نپرداخته است؛ آنچه موجب این تفاوت نگاه شده، گرایش جبری خواجه عبدالله است. وی اعتقاد دارد، تقدیر خوب و بد انسان در زندگی مربوط به عنایت الهی در روز ازلست. اگر خداوند در آنروز به انسان عنایت نموده، پس تقدیرش خوب رقم زده شده و میتواند در مسیر سیر و سلوک قرار گیرد و به سرمنزل مقصود برسد؛ در غیر اینصورت انسانی طرد شده است که راه به جایی ندارد. اما نگاه صفی‌علیشاه به این موضوع متفاوت است، وی اعتقاد دارد: انسان باید در مسیر سیر و سلوک قرار گیرد تا خداوند به او عنایت کند و او را در این مسیر به سرمنزل مقصود که وصال الهی است، برساند.

(د) در هر دو تف‌سیر عرفانی به مضمون عشق بیشتر از مضامین دیگر پرداخته شده است؛ اما مفهوم آن در نظر صفی‌علیشاه وسیعتر است؛ در تفسیر خواجه عبدالله این مضمون بیشتر ذیل «بسم الله» هر سوره بیان شده است. اما شرح این مضمون در تفسیر صفی‌علیشاه در بیشتر موارد، پس از شرح و تفسیر آیات، وارد فرازی با عنوان «جذبه» می‌شود، فرازی که در آن به مرحله کشف و شهود میرسد و اسراری را که معشوق به او نمایانده، ناخودآگاه بر زبان می‌آورد.

(ه) خواجه عبدالله در ذیل «بسم الله الرحمن الرحيم» هر سوره یک تفسیر عرفانی خاص دارد، که مضمون بیشتر آنها عشق و معرفتست؛ اما شرح عرفانی «بسم الله الرحمن الرحيم» در تفسیر صفی‌علیشاه منحصر به سوره حمدست؛ تفسیری که جامعیت و بعد فلسفی دارد و بحث تجلی خداوند و آفرینش دیگر موجودات در آن آمده است.

(و) از این بررسی تطبیقی چنین دریافت شد که اشتراک این دو تفسیر در بیان مضمونی یک‌سان، در آیاتی یک‌سان، بسیار اندک است و هر کدام از این دو مفسر ذیل آیاتی متفاوت تفسیر عرفانی دارند.

(ز) همچنین در هر دو تفسیر، مضامین عرفانی بیشتر ذیل سوره‌های نخستین قرآن بیان و به تدریج از حجم این مطالب در ادامه تفسیر کاسته شده است، به گونه‌ای که در جزء‌های پایانی قرآن فراز قابل‌ذکری در این رابطه دیده نمیشود؛ در حالیکه به نظر میرسد، سوره‌های پایانی قرآن خود مضامین عرفانی فراوانی برای طرح دارد.

۵- از دیدگاه نوع ادبی: در این دو تفسیر علاوه بر مضامین عرفانی بُعد تعلیمی نیز دیده میشود، با این وصف صفی علیشاه با استفاده از فرازهای منظوم طولانی بعد تعلیمی اثرش را با شاهد مثال آمیخته است. این شاهد مثالها بیشتر داستانهایی از پیامبران گذشته، پیامبر اسلام (ص) و امام علی (ع) است.

فهرست منابع و مآخذ:

- آشنائی با مجموعه عرفان اسلامی، امینی نژاد، علی، ۱۳۹۴، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ارزش میراث صوفیه، زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۲، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم.
- انسان کامل نسفی، عزیز الدین، ۱۳۸۶، انتشارات طهوری، تهران، چاپ هشتم.
- تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۶۹، ج ۲، انتشارات فردوس، چاپ دهم.
- تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید، خواجه عبد الله انصاری، ۱۳۹۲، به کوشش حبیب الله آموزگار، انتشارات اقبال، چاپ ۲۷.
- تفسیر صفی، صفی علیشاه، ۱۳۷۸، انتشارات منوچهری، تهران، چاپ اول.
- رساله قشیریه، قشیری، عبدالکریم بن هوازن، ۱۳۸۳، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم.
- شرح مثنوی شریف ۳ جلد، فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۶۷، انتشارات زوار، تهران، چاپ اول.
- کشف الأسرار و عدة الأبرار، میبدی، ابوالفضل رشید الدین، ۱۱، ۱۳۷۱ جلد، انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ پنجم.
- مجموعه آثار شهید مطهری، مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، ج ۲۳، صدرا، تهران، چاپ هشتم.
- منازل السائرین، خواجه عبد الله انصاری، ۱۴۱۷، دار العلم، تهران، چاپ اول.
- نگاهی به تفسیر قرآن منظوم صفی علیشاه اصفهانی، خوشحال دستجردی، طاهره، مجله